

● نگاه احمدی

## در باره‌ی مجموعه شعر جای در غروب جمعه روی میز سرد می شود سبکی به نام احمد رضا احمدی

اگر بپذیریم که از اواخر دهه ی ۶۰ به این سو، شعر مدرن فارسی نسبت به گذشته ی خود دچار رفتارهایی متفاوت در حوزه‌های زبان، لحن، فرم و محتوا شده است، شخصا معتقدم که خاستگاه این تفاوت را باید در شعر سه شاعر (و هریک از منظری متفاوت) جستجو کرد. فروغ، احمد رضا احمدی، یدالله رویایی. و اغراق نیست اگر بگویم که سهم احمد رضا احمدی در این میان از پاره‌ای جهات، بیش از آن دوتای دیگر است. احمد رضا احمدی از معدود شاعران دهه‌های چهل و پنجاه است که پیشنهادهای شعری‌اش در حوزه‌های زبانی و فرمی، بر نسل‌های پس از خود تاثیر غیرقابل انکاری گذاشت. به ویژه بر شعر نسلی که در این دو دهه‌ی اخیر بالیده است و مدعی آفرینش نوع جدید و متفاوتی از بیان شاعرانه است. استفاده از ظرفیت‌های بیان گفتار و محاوره، مطر سازی‌های بلند، تقطیع متفاوت، ترکیب پاساژهای معنایی نامرتبط در شعری واحد، اسطوره‌زدایی از زبان فاخر، برطنطنه و مسلط، طرح کردن شعر «شهری»، با فضا سازی‌های ملموس و مرتبط با عناصر زنده و در جریان زیست روزمره و امکان بخشیدن به ساده‌ترین حوادث برای به شعریت رسیدن از مهم‌ترین پیشنهادهایی است که احمد رضا احمدی آن را در فضای شعر معاصر طرح کرده است:

نیلوفر نبودم

اما ریشه‌ام در آب بود

انارها از تنم صدپاره می‌شد

حجم اتاق را پر می‌کرد

(ص ۶۲)

در آفرینش مجدد، نه نام داشتیم نه حرفه داشتیم  
فقط می‌دانستیم امروز جمعه است

(ص ۶۳)

در جریان شعر مدرن پسا نیمایی، دو گونه‌ی شعری قابل تفکیک و بررسی ست (بدون ارزشگذاری یا اولویت‌بندی کیفی). اول شعر وابسته که محصول کوشش‌های ذهنی برای کشف ظرفیت‌ها، امکانات و تمهیدات زبانی است و در نتیجه برای تحلیل این نوع شعر می‌توان آن را به امکاناتی بیرون از خود شعر نسبت داد. مثل شعر شاملو که مثلا می‌توان آن را به کهن واژه‌های مهجور یا استفاده از ظرفیت‌های نامشکوف متون مشهور ادبیات متقدم نسبت داد. یا شعر اخوان ثالث که می‌توان آن را به ادبیات حماسی-اسطوره‌ای نسبت داد. دوم، شعر غیروابسته که خیلی به امکانات و فضاهای بیرون از خود، وابسته نیست. این نوع شعر، خود، امکانات و قواعد خود را تعریف می‌کند و برای تحلیل آن نیز، فقط می‌توان به خود آن رجوع کرد. مثلا شعر فروغ، احمد رضا احمدی و بیژن جلالی. شعرهای دسته‌ی اول، در خیلی از نمونه‌ها، بیشتر کاربردی، روزآمد و قاعده‌مند هستند. یعنی می‌توانند در مواردی خاص مصرف شوند و تاریخ انقضا دارند. اما شعرهای دسته‌ی دوم امکانات خود را بی‌واسطه از ملموس‌ترین اجزا و عناصر زیست پیرامون می‌گیرند. جز ضرورت وجودی خود به چیز بیرونی دیگری التزام ندارند. ضرورت‌شان، بیشتر حس و خیال است نه کوشش خردورزانه. لحظه و کیفیت حضور حس در لحظه، آنها را پدید می‌آورد. این نوع شعر، به دلیل خویشاوندی با اشیاء، عناصر و لحظه‌های مشترکی که برای عموم ذائقه‌ها تجربه پذیر و باور پذیر است، به گمانم شعرهایی ناب‌تر و حقیقی‌ترند و ساحت زمانی معین و محدود را برنمی‌تابند. در این نوع شعر، سادگی و بی‌تکلف بودن بیان، شاید واکنشی دفاعی به پیچدگی‌ها و بغرنج‌های ذهنی شاعر است که به جای دامن زدن به آن، مفری برای رهایی از آن می‌جوید. بی‌شک شعرهای احمد رضا احمدی، نمونه‌ی شاخص این قسم دوم است. بسیاری از ما طی این سالها بی‌آن که بدانیم، هربار آخرین اثر منتشر شده از احمد رضا احمدی را در پیوندی تاریخی با آثار قبلی او خوانده‌ایم. شعر احمد رضا احمدی به ویژه در این یکی دو دهه‌ی اخیر، شعری فارغ از تراجم پیرامون بوده است. شعری در گفتگو با عناصر «اتاق معناها و تلقی‌های خود» در کار جادوی هر چه ساده‌تر کردن! اما همواره همان قدر آسان‌یاب که دیریاب و همواره همان قدر شناسنامه دار و صاحب‌شان، که گاه حتی غیرشاعرانه‌ترین عبارات‌ها را که از جنس معمول‌ترین گفتگوهای روزمره بوده است (البته در تلقی و تعبیری عام) به مثابه‌ی سطرهایی شاعرانه و صمیمی تنها از او بپذیریم. همان‌طور که بسامد بالای یک دایره‌ی واژگانی مانوس و تجربه‌شده را بارها با لذت و رضایت خاطر، تنها از او پذیرفته‌ایم.

به کنار آینه می‌برمت، می‌بوسمت

صبح که من برای تکه‌ای نان از خانه به کوچه می‌روم

تو در خواب هستی

(ص ۲۰)

مهمان ناگزیر خانه را ترک گفت

چای مهمان سرد شد

مهمان آنگاه که کنار رودخانه رفت

حقایق را با خود برد

(ص ۸۲)

شاید از این رو که شعرهای احمدرضا احمدی شکل دهنده‌ی نوعی سلیقه‌ی زیبایی شناختی ویژه در حافظه‌ی تاریخی مخاطبان آثارش بوده است. این حافظه‌ی تاریخی، با تمام اجزا و عناصر شعر او عجین شده است. عناصری از قبیل دایره‌ی واژگانی مشخص، نوع متفاوتی از سادگی در لحن بیان و نیز ایماژسمی که از ملموس‌ترین و واقعی‌ترین اشیاء، اتفاق‌ها و لحظات زندگی به تامل برانگیزترین دقایق شعری رسیده است. احمدی دیرزمانی است که دیگر به ضرورت‌ها و ایجاب‌های شعری نمی‌اندیشد در عوض، ضرورت‌های خود را به شعر می‌بخشد. به همین اعتبار است که سطرهایی نظیر:

صبحانه را من آماده می‌کنم  
(ص ۵۴)

یا:

در سال ۱۳۵۰، من درست ۳۱ ساله بودم  
(ص ۸۱)

اجزای حقیقی و بی‌واهمه‌ای از شعر اوست. به من مربوط نیست که بیرون از این اتاق، برف می‌بارد من برف را آن روزها دوست داشتم که مادرم زنده بود.  
(ص ۳۲)

در آثار اخیر احمدی، «من شخصی» به مثابه‌ی فردیتی جزء نگر در مخاطب با «من جمعی» قرار می‌گیرد. راوی، نگاه‌کننده، گزارش دهنده، توصیف‌گر و به یادآورنده، همواره همین «من شخصی» است که حافظه تاریخی‌اش را با «من جمعی» به اشتراک می‌گذارد. در همین راستا است که «من شخصی» از در دسترس‌ترین اجزا و عناصر زیست شخصی او به تجربه‌های جمعی مشترک نقب می‌زند و مخاطبانش را به درکی یگانه از خلوت زیستی و معنایی خود می‌رساند:

جهانی گسترده داشتم  
خانه‌ای از کاغذ  
قایقی از کاغذی الوان  
نانی که در آفتاب معنی خوشبختی می‌داد  
(ص ۸۶)

گنجی که از هیاهو دور مانده است  
خورشیدی می‌شود که تمام خانه و اتاق را روشن می‌کند  
(ص ۱۱۷)

به اتاق آمده  
نه از فنجان چای

و نه از چراغ قدیمی یادگار اجدادم خبری بود  
روی میز یک دسته کلید مندرس و رنگ و رو رفته

یافتم

شب

از پنجره رفت

روز

از پنجره به اتاق آمد.

(ص ۱۳۹)

در دوران سرایش احمدی پس از مجموعه ی «نثرهای یومیه» ۱۳۵۹، با یک گسست و بازنگری روبه رو هستیم که از کتاب «هزار پله به دریا مانده است» ۱۳۶۴ آغاز می شود. در آثار بعدی به رغم بازسرایی روایات مانوس، کرانمندتر می شود و در آثاری نظیر «قافیه در باد گم می شود» ۱۳۷۰، «همه ی آن سال ها» ۱۳۷۱، «لکه ای از عمر بر دیوار بود» ۱۳۷۲، «ویرانه های دل را به باد می سپارم» ۱۳۷۳، «از نگاه تو زیر آسمان لاجوردی» ۱۳۷۶، «عاشقی بود که صبحگاه دیر به مسافرخانه آمده بود» ۱۳۷۸، «هزار افاقیا در چشمان تو هیچ بود» ۱۳۷۹ و «یک منظومه ی دیریاب در برف و باران یافت شد» ۱۳۸۰، عکس هایی نو به نو از فضاهایی همسان یا دست کم قریب به هم را منتشر می کند که جای دوربین، زاویه ی دید، نور و حرکت اشیاء در آنها دائما تغییر کرده است.

در ۱۳۸۴ مجموعه ی «عزیز من»، در ۱۳۸۵ «ساعت ده صبح بود» و در سال جاری مجموعه ی «چای در غروب جمعه روی میز سرد می شود» را به چاپ می رساند. در شعرهای اخیر احمد رضا احمدی، با نوعی داستان وارگی شاعرانه که روایت مخیل زندگی اوست، روبه رو هستیم. در خیلی از شعرها نوعی احساس غبن نسبت به گذشته ی حباب و آینه واری که به مرور زمان مکرر شده و عناصر قصه وار و رویایی خود را از دست داده است، حس می شود: «نانی و مطالعات فرهنگی»

بیایید

بیایید

تمنا دارم که بیایید

صدای ساز را در پائیز بشنوم

نه دیگر فصل تکرار می شود

نه دیگر ما تکرار می شویم

(ص ۵۴)

اما این که شاعری پس از قریب به چهار دهه آفرینش مستمر، هنوز چیزی برای جادو کردن زبان و حس آمیزی های نو در چنته داشته باشد، نکته ای است که اثر اخیر احمدی را ارزشمند می کند.